

## پیشگفتار

گفته میشود که بازار کار ایران ظرف چند سال آتی زنانه خواهد شد. این جزیی از تغییراتی است که قرار است در راستای برنامه های توسعه و تحت هدایت جنبش اصلاحات در ایران اتفاق بیفتد. به زن ایرانی گفته میشود که صبح دولتش در پیوستن به جنبش اصلاحات دمیده است. تلاشهای گسترده ای برای جلب حمایت زنان از این پروسه در جریان است و صراحتا اعلام میشود که جنبش زنان برای قوام گرفتن و در صحنه ماندن باید در مسیر اصلاح طلبان گام بزند.

برای زنان پیش از آنکه مهم باشد که تغییرات در شرف وقوع بشیوه ای اصلاحی صورت میگیرد یا انقلابی، حیاتی است که بدانند این چه تحولاتی است و به کجا خواهد انجامید؟ اصلاح طلبان چه میخواهند و محتوای برنامه های توسعه در رابطه با جنبش زنان چیست؟ موج گسترده اصلاح طلبی به چه چیز رجعت میکند؟ و تاکیدات بر جلب حمایت زنان از این پروسه از چه روست؟ آیا واقعا قرار است افقی در پیش روی زنان گشوده شود که حاصل آن رهایی از ستم و تبعیض جنسی و یا لاقط برابری حقوقی زن و مرد است؟ آیا این پروسه میتواند مطالبات حقوقی بنیادی ای را تثبیت کند که باتکای آن بشود برای باقی

خواستها و مطالبات جنبش زنان تلاش کرد؟ یا تنها نمادی است که اگر تلاش کند ذره ای از نمادین بودن خود فاصله بگیرد شیشه عمر اصلاحات را شکسته است؟ کتاب حاضر تلاشی است در تشریح محتوای این حرکت و پاسخ به سوالاتی از این دست.

جهان سرمایه با انقلاب تکنولوژیک در دو دهه اخیر چهره جدیدی بخود گرفت و بعد از فروپاشی بلوک شرق کره خاک به میدان قدرت بلامنازع آن تبدیل شد. آنچه که به آن گلوبالیزاسیون گفته میشود و بر موقعیت زنان تاثیرات آشکاری داشته است، همان کاپیتالیسم آشناست و عوارض آن مستقل از اینکه تحت هدایت نئولیبرالها باشد و یا نیروهایی که میخواهند به آن چهره ای دمکراتیک و انسانی بدهند، چیزی جز تبدیل زنان به فروشندگان ارزان نیروی کار نیست. این کتاب گرچه بطور ویژه به بررسی مساله زن در ایران اختصاص دارد اما بنحو قابل انتظاری و با توجه به ویژگی های مساله زن در شرایط حاضر ناچار از رجوع به شرایط عمومی تر نیز بوده است. در فصل اول کتاب با رجوع به نمونه هایی از کشورهای که برنامه های توسعه اقتصادی را از سر گذرانده اند محتوای این برنامه ها و تاثیر آن بر موقعیت زنان در بازار کار مورد بررسی قرار میگیرد. فصل دوم اختصاص دارد به بررسی مباحث نظری در جنبش زنان و ربط این مباحث به تغییرات عینی در موقعیت جدید زن در روند گلوبالیزاسیون. فصل سوم به جایگاه جنبش های اجتماعی و از جمله زنان برای روند اصلاحات در ایران میپردازد. در این فصل بطور ویژه به چند موضوع کلیدی که در هویت بخشیدن و تعیین جایگاه جنبش زنان در شرایط حاضر اهمیت دارند، پرداخته میشود. و بالاخره فصل آخر اختصاص دارد به بررسی روندهای احتمالی و چشم اندازهای آتی. مباحث کتاب اساساً متمرکز است بر ارائه تبیینی از موقعیت اقتصادی و حقوقی زن در راستای برنامه های

توسعه در ایران و بررسی افق اصلاحات برای جنبش زنان؛ و بر التزام به افق سیاسی ای در جنبش زنان تاکید میکند که مانع تبدیل شدن این جنبش به زائده تحولاتی شود که حاصلش برای زنان، برده داری نوین نامیده شده است. نگارنده بعنوان یک فعال جنبش سوسیالیستی و یک فعال سوسیالیست در جنبش زنان بر آنست تا دو نکته مهم را در رابطه با موقعیت امروز جنبش زنان در ایران مستدل کند. اول اینکه جنبش زنان آتیه خود را نه در همراهی با برنامه های توسعه و اصلاح طلبان مدافع آن، بلکه باید در مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری جستجو کند. نه فقط موقعیت زن در راستای برنامه های توسعه بلکه تجربه کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز نشان میدهد که تداوم تبعیض جنسی محصول تداوم کاپیتالیسم است. گسترش کاپیتالیسم به همه کره ارض و خصوصا متکی بودن این پروسه از جمله به نیروی کار زنان، این جنبش را بیش از هر زمان دیگری در مقابل مناسبات سرمایه قرار میدهد. و دوم اینکه جنبش زنان، باعتبار همان پایه های عینی میروود تا بعنوان یک جنبش اعتراضی سیاسی خود را تثبیت کند. و این بی پایه بودن تلاشهایی را میرساند که بنام دفاع از منافع زنان برآند تا جنبش آنان را سرگرم هویت یابی و اصلاحات فرهنگی کنند. با توجه به این نکات روشن است که کتاب وارد بحث بر سر مطالبات در جنبش زنان نمیشود. نه به این دلیل که بحث مطالبات اهمیتی ندارد بلکه باین دلیل که آنچه در شرایط فعلی مبرم است نه لیست مطالبات بلکه افق سیاسی جنبش زنان است. بعبارت دیگر محتوای این کتاب پاسخ به «چه باید کرد» مطالباتی و تاکتیکی نیست، تلاشی است برای ارائه تحلیلی از موقعیت فعلی جنبش زنان در متن شرایط سیاسی حاضر که خود پیش شرط پرداختن به چه باید کردها است.

\*\*\*\*\*

از برخی از مقولاتی که در طول مباحث کتاب استفاده شده اند تعابیر متفاوتی وجود دارند. از اینرو محض روشن بودن محتوای این مقولات و اجتناب از سو تفاهات احتمالی توضیحاتی ضروری است:

۱. **لیبرالیسم و نئولیبرالیسم:** نئولیبرالیسم اساسا بازگشت به ایده های اصلی کاپیتالیسم در تحدید نقش دولت و آزادی بازار است. دولت سرمایه حتی در سنت لیبرالی اصولا قرار نبوده که اختلالی در کارکرد بازار بوجود آورد. تنها دوره ای در حیات سرمایه که دولت بدرجات و اشکال مختلف در حیطه اقتصاد دخیل شده، دوره جنگ سرد است که در تاریخ سرمایه استثنا خوانده میشود. دخالت دولت در حیطه اقتصاد و تعهدات اجتماعی در مقابل شهروندان متعلق به این دوره استثناست و مبنایی برای تمایز میان لیبرالیسم و نئولیبرالیسم نیست. با پایان جنگ سرد و پیروزی بازار آزاد، دولت سرمایه مطابق تعاریف کلاسیک از کارکرد چنین دولتی قرار است ناظم جامعه در خدمت بازار آزاد باشد. در یک سطح کلی میتوان گفت که این دو ترم بیش از آنکه دو محتوا را نمایندگی کنند، به دو دوره تاریخی متفاوت در حیات سرمایه رجعت میکنند. در رابطه با پروسه گلوبالیزاسیون نیز تفاوتی از نظر ماهوی میان این دو ترم نیست. جهانی شدن نئولیبرالی قرار است انطباق اصل بقای اصلح در جامعه بشری باشد در حالیکه جهانی شدن لیبرالها قرار است چهره ای منعطف و کمتر خشن داشته باشد.

۲. **کشورهای توسعه نیافته، عقب مانده و یا جهان سوم:** استفاده از این ترمها تنها بعلت مصطلح شدن آنهاست. واضح است که درجه رشد و استقرار کاپیتالیسم در کشورهای مختلف بدلائل بسیار زیادی میتواند متفاوت باشد. ترمهایی مثل کشورهای عقب مانده و پیشرفته سرمایه داری در حقیقت قرار است اشاره به این تفاوتها داشته باشد. همچنین

کشورهای توسعه نیافته در مقابل توسعه یافته. استفاده از این ترمها به این دلیل است که این مفاهیم بدرست یا غلط مفاهیم جاافتاده ای هستند که عدم استفاده از آنها رساندن منظور را دشوارتر میکند. خصوصا مواردی که در طول این بحث به آنها اشاره میشود، بی تردید همگی در زمره کشورهای سرمایه داری هستند با تاریخ و مختصات ویژه خود. برنامه های توسعه نیز که دقیقا برای همین دسته از کشورها هستند، بسته به مورد یا مبنای انتقال از جامعه کشاورزی به صنعتی هستند و یا با هدف انتگره شده در بازار جهانی و گشودن بازارهای جدید برای سرمایه جهانی.

**۳. فمینیسم و جنبش زنان:** تعاریف متفاوتی از فمینیسم و جنبش زنان وجود دارد که درستی و نادرستی هر کدام میتواند خود موضوع بحث باشد. بطور کلی دو دسته تعبیر از فمینیسم موجود است و فصل مشترک این دو در نقطه عزیمت زن محورانه آنهاست. اما برای دسته اول فمینیسم ایدئولوژی رهایی زن است؛ و برای دسته دوم (که این بسیار رایج تر است) تعریف فمینیسم سیال است و بستگی دارد به دیدگاهها و نقطه عزیمت‌های حاملین آن. این تعاریف البته متعلق به دوره ای است که فمینیسم حرکتی نسبتا یکپارچه بود و موقعیت متشتت امروز را نداشت. از آنجا که عمیق شدن در خود این مفاهیم در بحث این کتاب ضرورتی ندارد بجای دقت در بکار بردن این مفاهیم منظوری را که در نوشته دنبال شده توضیح میدهم. همچنانکه در طول مباحث کتاب امیدوارم روشن شود، فمینیسم ایدئولوژی رهایی زن نیست. لاقلا برای دو سنت فکری شناخته شده در جهان معاصر (مارکسیسم و لیبرالیسم)، فمینیسم ایدئولوژی رهایی زن نبوده است. امروز با موقعیت جدید فمینیسم از لحاظ نظری و همچنین موقعیت اجتماعی جدید زن در جامعه اثبات این حکم ساده تر است یا بعبارت دقیقتر ماتریال لازم برای

اثبات این حکم مهیاتر است.

در مباحث این کتاب « فمینیسم » بعنوان نگرش زن محورانه و یا نقطه عزیمت زن محورانه استفاده میشود و جنبش زنان بعنوان حرکت اجتماعی نسبتاً سازمانیافته ای که هم مجموعه اعتراضات به ستم و تبعیض جنسی را دربرمیگیرد و هم حرکاتی که زنان محرک آن هستند. استفاده از این ترمها در ادبیات فارسی مشکلات دیگری نیز در بردارد. از جمله اینکه هم بمعنای لغوی و هم بمعنای اجتماعی بدلیل جدید بودن این مفاهیم هنوز تعریف دقیق و تثبیت شده ای از آنها موجود نیست. در بحث در مورد تئوریهای فمینیستی و یا اشاره به شاخه های مختلف آن (مثلا فمینیسم لیبرال) تا آنجا که بحثی عمومی است مشکلی نبوده اما در انطباق این مباحث با ایران استفاده از این القاب ساده نیست. و این میتواند بخشا ناشی از جوان بودن جنبش زنان در ایران باشد. در هر صورت امیدوارم که این توضیحات برای رساندن منظور کافی باشد حتی اگر دقت علمی لازم را نداشته باشد.

\*\*\*\*\*

و بالاخره ؛ از دوستان عزیز که فصلهایی از کتاب را خواندند و با ارائه ملاحظاتهمان به تدقیق آن کمک کردند، صمیمانه تشکر میکنم.

ژانویه ۲۰۰۴

دی ۱۳۸۲

لیلا دانش

[leila\\_danesh@yahoo.com](mailto:leila_danesh@yahoo.com)

# زن و گسترش کاپیتالیسم

### مقدمه

یکی از رایج ترین ترمهایی که در بیان تغییرات جهان معاصر استفاده میشود، گلوبالیزاسیون است. در تبیینهای رایج علیرغم تأکیدات متفاوت بر جنبه های گوناگون این پدیده، هنوز کسی نمیتواند نشان دهد که گلوبالیزاسیون چیزی غیر از همان کاپیتالیسم است. محتوا و ماهیت این تغییر، بیش از آن که در جهانی شدن فرهنگ بشری و بی خاصیت شدن مرزهای کشوری در جهان، باشد در گسترش بلامنازح حاکمیت سرمایه است. سرمایه توانسته است همه بازارهای جهان را بزیر سلطه خود بکشد. دوره خوش بینی ها نسبت به گلوبالیزاسیون بعنوان مرحله ای تازه حتی اگر با افزایش شکافهای طبقاتی و نابسامانیهای اجتماعی تمام نشده باشد، با ۱۱ سپتامبر و آغاز دوره جنگهای بی پایان علیه دشمنان ناپیدا دیگر بسختی جای تردید دارد.

پدیده هایی چون گسترش عظیم شرکتهای چند ملیتی، گسترش بیکاری میلیونی، قرضهای دولتی ای که سرنوشت بخشهای وسیعی از مردم در کشورهای توسعه نیافته را به سرنوشت تصمیمات کارتلهای سرمایه بسته است، تثبیت رانده شدن بخش وسیعی از نیروی کار به

حاشیه بازار کار، انعطاف پذیری کار، گسترش کار موقت، مهاجرت گسترده ناشی از فقر، حذف و یا کاهش چشمگیر بیمه های اجتماعی، تجارت زنان و کودکان همگی تصاویر گویایی از محتوای گلوبالیزاسیون هستند. عوارض این پروسه شامل همه جهان سرمایه مستقل از درجه پیشرفت مناسبات سرمایه داری است. فردی کردن روابط دستمزد بجای قراردادهای جمعی که حاصل مبارزات طبقه کارگر متشکل در ابتدای قرن بوده است، و افزایش دستمزد و پاداشها بر اساس شایستگی فردی، به تشدید رقابت در محیط کار و ناامنی ای منجر میشود که دیگر نه خصیصه های دوره گذار بلکه جزو روتین شرایط کار شده است. از طرف دیگر بیکاری گسترده ای که در نتیجه عقلانی کردن تولید به یک رکن ثابت بازار کار در دهه های اخیر تبدیل شده، در کنار زیر سوال رفتن قدرت اتحادیه ها که با هر تعبیری قرار بود بیانگر منافع جمعی کارگران در مقابل کارفرمایان باشند، تصویر تیره و تاری است. فرد خلع ید شده، بی قدرت و مستاصل در چنگال قوانین آهنین بازار، در حالی مسئول «سرنوشت» خود است که بر کمترین بخش این سرنوشت میتواند تاثیری داشته باشد.

چنین تحولاتی که عظمتش بیش از هر چیز در گستردگی مناسبات سرمایه است، بر همه ابعاد زندگی بشری تاثیرات خود را داشته است. رشد تکنولوژی و روابط الکترونیک هم امکان این گستردگی را فراهم کرده و هم بنوبه خود شرایط دیگری را از نظر یگانه شدن ارزشهای اجتماعی، مبارزات سیاسی و شکل گیری جنبش های اعتراضی واحد دامن زده است. بررسی عرصه های مختلف مبارزه سیاسی و طبقاتی در پرتو این شرایط و بازبینی تاثیرات این شرایط، یک پیش شرط دامن زدن به مبارزه ای وسیع علیه کاپیتالیسم است.



تاثیر بسط مناسبات سرمایه و عروج نئولیبرالیسم در جهان بر مساله زن یک موضوع تحقیقات و مجادله گسترده در سالهای اخیر بوده است. این تاثیرات را در یک سطح کلی میتوان به دو دسته بازتابهای عملی و نظری تقسیم کرد: دسته اول ناظر بر تغییر موقعیت اقتصادی و اجتماعی زن در جامعه سرمایه داری است و دسته دوم مربوط است به مباحث نظری در جنبش زنان. تغییرات در مباحث نظری جنبش زنان و شکل گیری ترندهای جدید در آن را در فصل بعد پی میگیریم و اینجا می پردازیم به دسته اول که یکی از بارزترین شاخصهایش بالا رفتن اشتغال زنان است.

اینکه سرعت بالا رفتن اشتغال زنان در ممالک پیشرفته صنعتی بعد از بحران نفت در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی بیش از مردان بوده، یک فاکت است. رکود در صنعت و شاخه هایی از تولید که سنتا مردانه بوده و همزمان گسترش صنعت خدمات که شاغلین آن بیشتر زنان هستند بعنوان اصلی ترین دلیل این پدیده برشمرده میشود. بالا رفتن اشتغال زنان در همه کشورها طبعاً از یک علت واحد پیروی نمیکند و بعلاوه این تنها شاخص موقعیت جدید آنان نیست. فاکتورهای دیگری نیز هستند که بعنوان مختصات موقعیت زن در جهان امروز شناخته میشوند: مهاجرت زنان جویای کار که هرگز پیش از این چنین فراگیر نبوده است؛ تجارت سکس و تبدیل زنان به بردگان شبکه های مافیایی که مشغول صادر کردن زنان و عرضه آنها به بازار هستند؛ و همچنین افزایش چشمگیر خانواده های تک والدینی که عمدتاً متشکل از مادر و فرزند یا فرزندان هستند. گفته میشود که در اروپای واحد بیش از ۵۰٪ خانواده ها، تک والدینی هستند. و البته این یک فاکت پذیرفته شده است که این دسته از زنان جزو کم درآمدترین ها در جامعه اند؛ و همچنین بخش وسیعی از نیروی کار موقت و در حاشیه بازار کار از

میان همین دسته از زنان است. و بالاخره اینکه کاهش خدمات اجتماعی ناشی از نزول موقعیت دولتهای رفاه در دو دهه اخیر، شرایط این زنان را بسیار بدتر کرده است. موضوع این کتاب بررسی موقعیت زن در سطح جهانی نیست و این یادآوری تنها محض تکمیل تصویر فوق بود. شاخصهای یاد شده در یک مقیاس کلی در مورد وضع زنان در کشورهای موسوم به توسعه نیافته نیز صادق است. با این تفاوت که در این کشورها توسعه مناسبات کاپیتالیستی الزاما قانونمندی رایج در کشورهای پیشرفته صنعتی را نداشته و باین اعتبار نقش تاریخ و فرهنگ و سنتهای سیاسی در هر کدام از اینها به مساله ویژگیهایی داده است. با اینوصف امروز بیش از هر زمانی در این مشاهده توافق هست که یکی از بارزترین وجوه این تحول تاثیرات آن بر موقعیت زنان و تشدید استثمار و بی حقوقی آنان است.

## **۱. توسعه و زنان**

تاریخ وجود برنامه های توسعه به بعد از جنگ دوم جهانی برمیگردد و مدلهای و تبیینهای متفاوتی از آن وجود دارد. آنچه که در اینجا بحث میشود اساسا اشکالی از برنامه های توسعه است که در دو دهه اخیر رایج شده و در ارتباط نزدیکی است با مباحث مربوط به گلوبالیزاسیون هم بعنوان فاکتوری که بر این پروسه تاثیر داشته و هم بعنوان محصول آن. این برنامه ها در بعضی کشورها اساسا معطوف بوده به تغییرات پایه ای در اقتصاد جهت انتقال از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی؛ و در پاره ای دیگر از کشورهای نیمه صنعتی، این جهتگیری عمدتا متوجه توسعه همه جانبه کاپیتالیسم و انتگره شدن در بازار واحد جهانی سرمایه بوده است. گسترش این برنامه ها اساسا به اواسط دهه هفتاد، و همزمان با بحران ناشی از افزایش قیمت نفت برمیگردد. این بحران که

تاثیرات پابرجایی بر حرکت سرمایه گذاشت، انتقال سرمایه به بازارهای جدید و کاهش خرج تولید را برای غلبه بر بحران و کاهش عوارض آن طلب میکرد. توسعه صنعتی کشورهای جهان سوم بنابراین بنحو بیسابقه ای مشروط شد به شرایط بحران سرمایه و سهمین شدن در عوارض آن. انتقال سرمایه از کشورهای پیشرفته صنعتی به کشورهای در حال توسعه (مشخصا جنوب شرق آسیا، مکزیک و برزیل)، پرداخت قرض به این کشورها، گسترش خصوصی سازیها و حذف خدمات اجتماعی و انتقال از فوردیسم به پسافوردیسم در بازار کار که به انعطاف پذیری کار معروف شد از جمله عوارض شناخته شده این دوره هستند.

کاراکتر این دسته از برنامه های توسعه مستقل از تاکیداتشان بر خصوصی سازیهای وسیع یا گسترش صادرات عبارتست از: رفرم برای آزادی تجارت و سرمایه گذاری، کاهش هزینه های دولت هم از طریق کاهش و حذف تامینات اجتماعی و هم خصوصی کردن نهادهای وابسته به دولت، کاهش ارزش پول محلی و غیره. این کشورها عموما برای تامین مخارج توسعه صنعتی شان محتاج قرض از نهادهای بین المللی بودند. مهمترین شرط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای احراز قرض، اجرای برنامه های تعدیل ساختاری (Structural Adjustment Policies) بود که بنوبه خود دولتها را موظف به تغییر و تحولات سیاسی ای میکرد که بتواند پروسه توسعه اقتصادی و سودآوری سرمایه در این کشورها را در راستای مقتضیات و نیازهای این دوره سرمایه جهانی تضمین کند. و طبعا نحوه پیشبرد این پروسه بسته به شرایط اقتصادی و سیاسی این کشورها متفاوت بوده است. اما فصل مشترک همگی، نیاز آنها به پیوستن به این پروسه و غلبه بر محدودیتهای تاریخی و محلی است. این قروض در فاصله تنها یک دهه، از دهه ۷۰ تا ۸۰ میلادی دهها برابر شد. در نتیجه اتخاذ سیاستهای

بانک جهانی که عمدتاً بر محور شناور کردن نرخ ارز، تورم زدایی و خصوصی سازیها بود، بخشی از این کشورها توانستند تغییرات قابل توجهی در حیطه ساختار اقتصادیشان بوجود آورند. این برنامه ها در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پیش برده شد. اما از لحاظ احراز رشد اقتصادی، تنها برخی کشورهای آسیای جنوب شرقی (ببرهای آسیا) و آمریکای لاتین (شیلی) توانستند به رشد اقتصادی بالایی دست یابند. با اینوصف بالا رفتن میزان قروض دولتها و خانه خرابی مردم این کشورها، مانع پیشبرد این برنامه ها نشد بلکه بر عکس در جهان بعد از پایان جنگ سرد و با پیروزی نئولیبرالیسم رونقی تازه گرفت.

وقتی شرکتهای بزرگ بساط خودشان را از یک کشور پیشرفته سرمایه داری جمع میکنند تا در یکی از نقاط دور افتاده جهان که ارزش نیروی کار و مخارج تولید بسیار پایین تر است، و عدم تامین اجتماعی نرم جامعه است مستقر شوند عارضه اش تنها بیکاری کارگر شاغل اروپایی یا آمریکایی نیست. روی دیگر این سکه تحولاتی است که در کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه اتفاق میفتد. انتقال سرمایه به کشورهای جهان سوم برای غلبه بر بحران عظیم سرمایه جهانی از جانب دولتها یا مجریان برنامه های توسعه در این کشورها بعنوان پروسه ای وانمود میشود که گویا قرار است در آفریقا، در آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین، برای توده عظیمی از مردم که یا گرسنه اند، یا خانه ندارند و یا سالهاست نمیدانند اشتغال یعنی چه، شغل و جامعه مدرن ایجاد کند. اما واقعیت اینست که تغییر ساختارهای سیاسی و اجتماعی در این کشورها، تسهیل انطباق با موازین جدید حرکت سرمایه در جهان و چالش سنتهای فرهنگی پیشامدرن (خصوصاً در آفریقا) و نهادهایی که مستقیماً در خدمت حکومتهای استبدادی هستند پیش شرط دسترسی

به بازار و نیروی کار ارزان این کشورهاست. از آنجا که اغلب این کشورها بدلائل تاریخی در چنگال انواع حکومت‌های استبدادی و مناسبات عقب مانده اجتماعی هستند تغییر ساختارهای اجتماعی و سیاسی در آنها اجتناب ناپذیر میشود. بنابراین آنچه که بروزش در دنیای غرب در بیکارسازی کارگران برخی صنایع دیده میشود، در جهان سوم یک زلزله اجتماعی است که هم کماکان بیکاری جزیی از آنست و هم شامل گسترش فقری بیسابقه و افزایش شکافهای طبقاتی در بسته بندی لوکس جامعه مدنی است.

در این زلزله اجتماعی زنان سهم خاص خود را دارند. درصد اشتغال پایین، بی حقوقی اجتماعی، درصد پایین سواد و آموزش شاخص اصلی موقعیت زنان در این جوامع است که طبعا در هر کدام از کشورها بسته به پیشینه تاریخی و سیاسی شان تفاوت‌های خود را دارد. برنامه‌های توسعه بخش عظیمی از نیروی کار ارزان و منعطف خود را در کارهای موقت، نیمه وقت و قطعه کاری از میان همین زنان تامین میکنند. در گزارشی از آی. ال. او در مورد تاثیرات برنامه‌های اصلاحات ساختاری در رابطه با آسیای جنوب شرقی (۱) آمده است که مشخصه این پروسه فمینیزه شدن پروسه اشتغال است.

نهاد‌های بین المللی دست اندر کار در برنامه‌های توسعه علاوه بر سرمایه گذاری، پرداخت وام و تعیین سیاست بازپرداخت بدهیها مستقیما در کار تحقیقات و بررسیهای مختلف در راستای پیشبرد برنامه‌های توسعه نیز چه از طریق کمکهای اقتصادی و چه از طریق استخدام محققین نقش دارند. رؤس برنامه‌های این نهادها در رابطه با مساله زن حمایت نظری و سیاسی بخشی از فمینیسم را با خود دارد (۲). تصور این شاخه فمینیسم بر این است که مدلی از برنامه‌های

توسعه که مبتنی بود بر واردات کالاهای اصلی (استراتژی اقتصادی ISI) و وابسته بود به تکنولوژی وارداتی، باعث مشارکت بسیار محدود زنان در پروسه توسعه صنعتی میشد. این مدلی است که در برخی از کشورهای آمریکای لاتین در دوره بعد از جنگ دوم، در دستور بوده است. در حالیکه در مدلی از توسعه که مبتنی است بر تولید بمنظور صادرات (مدل EOI در آسیای جنوب شرقی) تغییر ساختار صنعتی نوعی است که زمینه های شرکت بیشتر زنان در عرصه تولید را فراهم میکند (۳).

در هر صورت صرفنظر از ویژگیهای هر کشور، کارکرد اجتماعی این برنامه ها و مشخصا تاثیراتشان بر زندگی و مبارزه زنان این کشورها تقریبا یکسان است. و از اینروست که چاره جویی نهادهای بین المللی جهت کاهش این فشارهای ویرانگر نیز تقریبا یکسان است. در یک بیان کلی میتوان گفت که این برنامه ها در دو زمینه بر موقعیت زنان در کشورهایی که این پروسه را گذرانده و یا میگذرانند تاثیر داشته است. اول اشتغال و دوم گسترش فقر و بی حقوقی شدید.

## ۱.۱ افزایش اشتغال

فاکتوری که بخصوص از جانب لیبرالها بعنوان عارضه مثبت برنامه های توسعه مطرح میشود، دقیقا همین ایجاد اشتغال است. در اینکه اشتغال زنان عاملی پایه ای در تغییر موقعیت زن در جامعه است، تردیدی نیست. از نظر تاریخی نیز فاکتوری که بیشترین تاثیر را در موقعیت اجتماعی زن در پروسه مدرنیزاسیون داشته، همین اشتغال بوده است. در اوایل قرن بیستم (خصوصا در کشورهای سرمایه داری پیشرفته) اشتغال و برخورداری از حق رای بود که بطور برجسته ای بر موقعیت زنان و

از این رهگذر بر شکوفایی جنبش زنان در این دوره تاثیر گذاشت.

اجرای برنامه های توسعه بر اشتغال زنان به دو شکل تاثیر میگذارد. اول بالا رفتن نسبی اشتغال است که بسادگی خود را در تعداد بیشتر زنان شاغل نشان میدهد. دوم تداوم توسل به فرهنگ و ارزشهای سنتی در رابطه با مساله زن که در حقیقت پشتوانه ارزان تمام شدن کار زنان است. تقسیم کار جنسیتی در بازار کار نه فقط در کشورهای عقب مانده که حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری نیز یکی از مسائل پیش روی جنبش زنان بوده است. و برنامه های توسعه نیز گرچه بمنظور تسهیل دسترسی به نیروی کار زنان اقدامات فرهنگی ای را در این زمینه در دستور گذاشته اند، اما موفقیت چندانی کسب نکرده اند از جمله باین دلیل که دقیقاً وجود همین شرایط است که ورود این زنان به بازار کار را برای سرمایه مطلوب میکند. تبعیض در بازار کار در این کشورها هم بدلیل نوع قوانین، میزان متشکل بودن و سنتهای بازار کار و هم بدلیل سابقه کم و محدود حضور زنان در عرصه تولید، بسیار گسترده تر از کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. و این بخوبی توضیح دهنده شرایط بسیار شاق و خشن کار زنان در کشورهای جهان سوم است. بنابراین توسل به تمایزات جنسی و ارزشهایی که بر این تمایزات گذاشته شده یک عنصر حیاتی در راستای جذب این زنان به بازار کار است. راه گسترش کاپیتالیسم در این جوامع متکی است به استفاده از همه عوامل و فاکتورهایی که پیشبرد اهداف سرمایه را تسهیل میکند. مبارزه با فرهنگ مردسالار و سنتهای جامعه پیشامدرن بنابراین تا آنجا لازمست که راه ورود زنان به بازار کار را هموار میکند. پس از آن دقیقاً اتکا به همان سنتهاست که مورد نیاز است. نیروی کار زنان مطلوب میشود باین دلیل که براحتی میتواند به کار نیمه وقت، کار خانگی، و کار در حاشیه تولید با کمترین دستمزد اختصاص داده شود.

در یک بررسی تحقیقی (۴) از تاثیرات برنامه های توسعه بر اشتغال زنان در کشورهای آسیای جنوب شرقی که یکی از نمونه های موفق در این زمینه هستند و درجه بالایی از رشد اقتصادی را بنمایش میگذارند از جمله آمده است که برای مثال اشتغال زنان در تایوان از ۳۶٪ در سال ۱۹۷۰ به ۴۶٪ در ۱۹۹۶ رسید. رقم مذکور در همین دوره برای مالزی از ۳۷٪ به ۵۲٪ و برای کره جنوبی ۳۸٪ به ۴۸٪، و سنگاپور از ۳۰٪ به ۵۰٪ بوده است (۵). در تایوان و مالزی که از جمله دو کشوری در این منطقه هستند که نرخ بالای رشد اقتصادی دارند الگوی اشتغال زنان به این ترتیب تغییر کرده است: در هر دوی این کشورها در سال ۱۹۷۰ اکثریت زنان شاغل در بخش کشاورزی کار میکردند. در سال ۱۹۹۷ در تایوان اکثریت زنان شاغل در کارهای خدماتی و سرویس مشغول بکار بودند و در مالزی در کارخانه ها. این آمارها البته مربوط به بخشهایی از تولید است که معمولاً در آمارگیریهایی میآیند. بخش وسیعی از زنان نیز در کارهای خانوادگی (family-type firms)، کارهای خارج از حیطه قانون کار مثل مستخدم، و کار بعنوان کارگر مهاجر شاغلند. در این مورد آخر گفته میشود که در ابتدای دهه ۹۰ میلادی قریب یک و نیم میلیون زن در آسیای جنوب شرقی، کارگران مهاجر قانونی و غیر قانونی ای بوده اند که میان کشورهای منطقه در حال تردد بوده اند. ناامنی در موقعیت شغلی، دستمزد بسیار ناچیز و عدم برخورداری از حقوق کار مطابق قوانین موجود، مشخصه زندگی شغلی این بخش از زنان است.

به موقعیت زنان در بخشهای دیگری از جهان که برنامه های توسعه در حال اجرا هستند نیز میتوان رجوع کرد. اما آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین (لااقل شیلی و برزیل) جزو نمونه های موفق این برنامه ها



بوده اند. مطابق آمار ILO در شیلی اشتغال زنان از سالهای اول دهه هشتاد میلادی تا ۱۹۹۹ از ۳۰٪ به ۳۶٫۵٪ رسید و در برزیل از حدود ۲۵٪ به ۵۲٫۸٪. بررسی آماری از وقایعی از این دست همیشه در کارهای تحقیقی بخصوص اگر قصد بررسی روندها و نشان دادن کیفیتها را داشته اند، موضوعی قابل بحث بوده است. تقریباً در اکثر گزارشات و مطالبی که از منابعی غیر از نهادهای رسمی منتشر میشوند، این نکته قید شده است که این آمارها مطابق ارقام ثبت شده در دفاتر دولتی است و گویای شرایط واقعی نیست. چرا که زنان بطور واقعی در اکثر این کشورها بمیزان گسترده تری در تامین معیشت خود و خانواده هایشان شریک بوده اند بی آنکه بعنوان نیروی شاغل برسمیت شناخته شوند. همین کشورها اگر سیستم آماری دقیقتری میداشتند که همه زنان عملاً شاغل را در بر میگرفت میتوانستند چهره موفقتری بخود بگیرند. علت رجوع به این آمارها نیز در اینجا نه افشاگری و نه کشف حقیقت است. بلکه مساله این است که بر خلاف تصور بسیاری از مدافعین برنامه های توسعه رجوع به چنین آماری الزاماً موجب سمپاتی به این برنامه ها نمیشود. واقعیت اینست که در کشورهای پیشرفته صنعتی در اروپا نیز ارقام مربوط به میزان اشتغال زنان خیلی بالا نیست. از میان این کشورها بجز از اروپای شمالی که مهد دولت رفاه بوده اند (دانمارک، سوئد، نروژ، هلند) اشتغال زنان در این کشورها قریب ۶۵٪ است، آمارها از آی. ال. او) بقیه ارقامی در حدود ارقام ذکر شده در مورد کشورهای در حال توسعه نشان میدهند. بعبارت دیگر نمونه های موفق برنامه های توسعه توانسته اند از نظر آماری بحد کشورهای اروپایی مثل اسپانیا (۳۹٪)، فرانسه (۴۸٪)، ایتالیا (۳۵٪) و غیره برسند. با اینوصف علیرغم اینکه با ارقام و آمار میتوان چنین پیشرویهایی را نشان داد اما در واقعیت هیچکس نمیتواند ادعا کند که موقعیت زنان در شیلی یا تایوان همتراز است با موقعیت زنان در

ممالک صنعتی پیشرفته. در کنار بالا رفتن آمار اشتغال زنان در کشورهای در حال توسعه اخبار تکان دهنده ای در مورد شرایط زندگی و کار این زنان موجود است که در هیچکدام از گزارشهای آماری نمی آید. بنابراین اگر علیرغم وجود این آمار نمیتوان موقعیت این زنان را با موقعیت زنان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مقایسه کرد، سوال این است که پس واقعا چقدر و چطور برنامه های توسعه بر بهبود موقعیت اجتماعی زنان تاثیر میگذارند؟ در کشورهای پیشرفته سرمایه داری علیرغم ورود زنان به بازار کار و برخورداری از حقوق اجتماعی بیشتر و علیرغم عدم وجود فقر مفرط، هنوز مساله تبعیض جنسی یک مساله اجتماعی است. هنوز جنبش زنان درگیر یافتن راهی برای غلبه بر تداوم ستم جنسی است. بنابراین سوال اینست که اگر نمونه های موفق در برنامه های توسعه همین سیر «موفقیت» را ادامه دهند، چه طول زمانی ای لازم است که آنها فراتر از آمار، در موقعیت امروز کشورهای پیشرفته سرمایه داری قرار بگیرند؟ فرض کنیم که حتی این زمان نیز خیلی طولانی نباشد و مثلا در یک دهه دیگر این اتفاق بیفتد. قرار گرفتن در موقعیت امروز زنان کشورهای پیشرفته صنعتی که خود قریب دو دهه است سیر نزولی در پیش گرفته را بسختی میتوان چشم انداز جذابی نامید. و فراموش نکنیم که صحبت از نمونه های موفق در برنامه های توسعه است. امروز بحثهای زیادی هست که نمونه ببرهای آسیا (تایوان، هنگ کنگ، سنگاپور و کره جنوبی) یک الگو نیست، بلکه استثناست. هیچ تضمینی وجود ندارد که این برنامه ها در باقی ممالک توسعه نیافته همین درجه از رشد اقتصادی و در نتیجه تامین شغل را نیز بتوانند تامین کنند. شورش آرژانتین را در دو سال پیش هنوز همه بیاد دارند.

در هر صورت شواهد نشان میدهد که افزایش اشتغال در نتیجه برنامه

های توسعه، آنجا چشمگیر بوده که انتقال از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی در دستور بوده است. در ممالکی که پروسه صنعتی شدن در آنها دیرپاتر از برنامه های توسعه است، این افزایش چندان قابل توجه نیست. نفس افزایش اشتغال زنان طبعاً در خود نمیتواند شاخصی برای بهبود موقعیت زنان باشد. افزایش اشتغال در کنار بسیاری عوامل و فاکتورهای اجتماعی دیگر است که میتواند مبنای تغییر در این موقعیت باشد. بنابراین حتی اگر آمار ارائه شده را بپذیریم نکته اصلی ای که در مورد این اشتغالها قابل بحث است کاراکتر آنهاست. بطور کلی اتخاذ سیاست انعطاف پذیری کار در طول دهه های اخیر بیشترین قربانیان خود را از میان زنان شاغل گرفته است و این پدیده ای جهانی است. در ممالک پیشرفته سرمایه داری نیز بیشتر زنان هستند که جذب کارهای موقت، نیمه وقت و در حاشیه بازار کار میشوند. اما عوارض اجتماعی این پدیده در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بدلائیل قابل فهمی بسیار کمتر از کشورهایی است که پیش شرط اجرای برنامه های توسعه در آنها بدواً خارج کردن بخشی از نیروی کار از شمول قانون کار موجود است. از اینروست که مساله اشتغال زنان در کشورهایی که برنامه های توسعه را از سر میگذرانند یکی از مهمترین شاخصها برای برشمردن عوارض فلاکت بار این برنامه هاست.

مساله بطور واقعی این است که بر خلاف ادعای نهادهای بین المللی و دولتهای دست اندر کار برنامه های توسعه، اتخاذ این برنامه ها برای ایجاد شغل نیست. انتقال سرمایه به این کشورها و پیوستن به بازار جهانی نه برای حل معضلات اجتماعی جوامع توسعه نیافته بلکه برای دستیابی به بازارهای جدید و نیروی کار ارزان آنهاست. جذابیت این بازار کار از جمله در سطح پایین استانداردهای زندگی، توقعات،

دستمزد، مزایای اجتماعی و غیره است و نقش دولتهای پیش برنده این برنامه ها در تعدیل‌های ساختاری نیز صیقل دادن قوانین و نهادهای اداری و دفتری برای پیشرفت سهل و آسان این پروسه است. تا آنجا که به زنان برمبگردد این استانداردها هنوز هم پایین تر هستند و بعلاوه توسل به فرهنگی که کار زن را در هر صورت کار فرعی و درجه دو قلمداد میکند هنوز هم این مطلوبیت را بالاتر میبرد. وقتی که پذیرش شغلهایی از این دست تنها راه برای این زنان باشد دیگر شما تنها مختارید که بچه هایتان را دست همسایه و خاله و عمه بسپارید و مثل زنان کارگر در پاکستان، بنگلادش و اندونزی مشغول دوختن کفشهای Nike با دستمزدی معادل روزانه یک دلار شوید. انتظار برخورداری از حقوق مادری و یا مراکز مراقبت از کودکان خردسال بنحوی که هم با سطح درآمد این زنان تطابق داشته باشد و هم تداوم اشتغال را تضمین کند، نیز انتظاری عبث است. دولتها نیز قرار نیست نقشی در تامین خدمات اجتماعی بعهده بگیرند. البته روشن است و تجارب زیادی بر این ادعا صحه میگذارند که علیرغم کاهش نقش دولتها هنوز اگر تهدید اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی موجود باشد، همین دولتها باید ارتش را بخط کنند. و هنوز اگر بحران ارزی هست و نیست شرکتهای بزرگ را بخطر بیاندازد، همین دولتها باید وارد عمل شوند. مساله اینست که عقلانی بودن تولید یعنی از جمله همین سلب مسئولیت از دولت در قبال شهروندان. اگر چنین ویژگی هایی در کشورهای توسعه نیافته برای کاهش مخارج تولید وجود نمیداشت حکمت انتقال سرمایه ها چه بود؟ و دقیقا همین واقعیات است که موجب میشود خصلت نمای موقعیت زنان در آسیای جنوب شرقی علیرغم رشد بالای اقتصادی تصاویر تکان دهنده از فقر، فحشا، و گسترش خشونت علیه زنان باشد.

## ۱.۲ گسترش فقر و بی حقوقی

در کنار افزایش اشتغال زنان در پرتو برنامه های توسعه اقتصادی، فقر فزاینده ای در میان آنان رشد کرده است. باذعان بسیاری از محققین فمینیست و دیگر علوم اجتماعی، زنانه شدن فقر در این کشورها امروز یک فاکت است. ایجاد فرصتهای شغلی بهیچوجه متناظر با تامین حقوق و رفاه اجتماعی نیست. در کتابی بنام «زنان در آسیای جدید» (۶)، نویسنده (Matsui) که یک ژورنالیست ژاپنی است در یک کار تحقیقی موقعیت زنان شرق آسیا را بررسی میکند. او میپرسد وقتی میگویند قرن بیست و یک قرن آسیاست و وقتی از معجزه آسیا و ببرهای آسیا و توسعه در آسیا حرف میزنند سوال این است که چرا سهم زنان این منطقه از چنین معجزه ای، فقر وسیع، خشونت اجتماعی و جنسی است. او در مصاحبه های متعددی با زنان کشورهای مختلف این منطقه که اکثرا کارگران کارخانه ها و یا مزارع هستند حقایق تلخی را عریان میکند که مکمل توسعه اقتصادی شتابان ببرهای آسیاست: برده داری مدرن. زنان فیلیپینی از طریق شرکتها جهت کار به عربستان سعودی اعزام میشوند، یا خود جهت کار به ژاپن میروند و وقتی بعد از تجربه های تلخ از سو استفاده های جنسی و دستمزد بغایت نازل به کشور خود باز میگردند (و بعضا با فرزندانگی که باجبار در این پروسه صاحب شده اند)، به فقیرانه ترین زندگی محکوم میشوند. سن متوسط این زنان میان ۱۶ تا ۲۵ سال است و عموماً ریشه روستایی دارند. در کارخانه ها زنان کار شیفت شب را بدون مزایای ویژه ای موظفند انجام دهند. متوسط مزد این زنان در ویتنام، چین و اندونزی روزانه یک دلار است. و جالب اینجاست که تنها زنان مجرد میتوانند به چنین شغل هایی دست یابند، آنها بمحض اینکه ازدواج کنند بازنشسته میشوند و باین ترتیب بازنشستگی در جوانی بسیار رایج است

و حقوق تعریف شده مادری معنایی ندارد. بعد دیگری از وقایع جاری در آسیای جنوب شرقی، تجارت سکس (۷) و گسترش بیسابقه فحشاست که بلاواسطه بمعنای گسترش ایدز در میان این زنان جوان است. ماتسویی میگوید امروز در این منطقه به توسعه اقتصادی میگویند دیکتاتوری توسعه و سوال بسیاری از این زنان که غالباً نیروی غیرمتخصص هستند اینست که توسعه برای چه کسی؟ فقر کلی ترین بیانی است که میشود برای ابعاد فجایع اجتماعی این پروسه بکار برد. شمار وسیعی از این زنان مشغول مهاجرت در میان کشورهای آسیایی هستند و این انتقال نیروی کار، در عمل سوای تضییقات عموماً جنسی، برای آنها بمعنای اینست که همیشه در کشور میزبان بعنوان نیروی کار حاشیه جامعه محسوب میشوند و غالباً هیچ قانونی ملزم به دفاع از آنها نیست.

همین روند در کشورهای آمریکای لاتین نیز قابل مشاهده است. در شیلی که یکی از نمونه های موفق برنامه های توسعه در میان دیگر کشورهای آمریکای لاتین است، گزارشات حاکی از وضعیت فلاکت بار زنان کارگر و زحمتکش و تشدید فقر و فاصله طبقاتی است. اکثریت زنان کارگر از موقعیت ناامن شغلی برخوردارند، رواج کار خانگی، قطعه کاری و اشتغال در حاشیه بازار کار بر بستر نابرابریهای اجتماعی موقعیت این زنان را آنچنان وخیم کرده که حتی موجب اعتراض بخشی از ان. ج. او ها شده است. و اینهمه علیرغم پیشرفت برنامه های توسعه، افزایش نسبی اشتغال زنان، گسترش مراکز مطالعات زنان و ان. ج. او هاست. در برخی از رشته های تولیدی علیرغم قوانین موجود، اشتغال زنان منوط به پاسخ منفی در تست حاملگی است. در راستای انعطاف پذیری کار، زنانی که مشغول قطعه کاری هستند شامل قوانین کار موجود نمیشوند، تامين شغلی ندارند و اغلب ساعت کار

آنها تا ۱۸ ساعت در شبانه روز است (۸). و در اینجا نیز بنحو قابل انتظاری فقر شدید و ناامنی از مختصات اشتغال زنان است.

آمارتیا سن (۹) محقق غیرمارکسیستی است که در سال ۱۹۹۸ برای تحقیق خود در زمینه فقر و ارائه شاخص های جدیدی برای سنجش مرز فقر جایزه نوبل گرفت. او مدعی است که شاخصهای سنتا شناخته شده ای مثل تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه بتنهایی برای سنجش سطح زندگی کافی نیست. سن منتقد سیاستهای بانک جهانی نیز هست و ایده تحقیق اش اساسا بر مبنای توضیح رابطه آزادی، دموکراسی و حقوق اجتماعی با توسعه اقتصادی است. مطابق بحث او فقر (خصوصا در آفریقا که یکی از عرصه های تحقیق اوست) تنها کمبود درآمد نیست. بلکه عدم توانایی در استفاده از امکانات و منابع موجود است که در نتیجه فقر را در یک دور تسلسل باطل میاندازد. ایده های او خصوصا برای عطف توجه به موقعیت زنان و کودکان و سهم آنها از فقر، مورد توجه سنت لیبرالی قرار گرفته است. تاکید آمارتیا سن بر اینست که در بسیاری موارد فقر و گرسنگی تشدید میشود در حالیکه امکان و منابع غلبه بر آن موجود است. آنچه که عدم دسترسی به این منابع را دشوار میکند از جمله عدم شناخت از راههای استفاده از این امکانات و عدم وجود شبکه هایی است که چنین امری را تسهیل میکنند. او معتقد است که گسترش شبکه ها و نهادهای مدنی پیشرفت توسعه اقتصادی را تسهیل میکند و دردها و رنجهای ناشی از آن را کاهش میدهد. توسعه این شبکه ها که بمعنای توسعه دموکراسی است، باعث میشود که مردم با هم در ارتباط تنگاتنگی قرار بگیرند، در وقت گرسنگی بداد هم برسند، از همدیگر یاد بگیرند و بفهمند (مثلا در آنجا که مربوط به مساله زن است) که کاهش نرخ باروری و کاهش جمعیت کمک میکند به توان بیشتر خانواده ها و از این گذر به زنان.

این ایده ها خصوصا از آنجا که سن در تحلیل اقتصادیش به فاکتورهای اخلاقی و انسان دوستانه نیز توجه میکند (او با بخشی از پول دریافتی از کمیته نوپل دست به تاسیس بنیادهای خیریه ای برای کمک به کودکان، زنان و فقرا در هند و بنگلادش زده است) طرفدارانی از جمله در ایران پیدا کرده است. بدلائل بیشماری بررسی نظرات آمارتیا سن اهمیت دارد. قصد این نوشته چنین کاری نیست اما اشاره به یک نکته از مجموعه مباحثی که پیرامون ایده های او موجود است و به موضوع بحث مربوطست ضروری است. سن مثل هر منتقد خیرخواه دیگری در سنت لیبرالی دردها را می بیند و علل را نمی بیند. مشکل اینست که در بررسی او رابطه ساختارهای اقتصادی و سیاسی در جامعه با گسترش فقر غایب میماند. گسترش فقر بخودی خود اتفاق نمیافتد و مقوله ای است که باعلا درجه تحت تاثیر سیاستهای اقتصادی دولتهاست. باین معنا ایده های آمارتیا سن علیرغم هر نیت خیری نه فقط نمیتواند به حل مساله فقر در بسیاری از کشورهای جهان سوم که با برنامه های توسعه شدیدتر هم شده است کمک کند، بلکه امکان شناختن علل این فقر را از دسترس دور میکند. فقر جدید ناشی از فجایع طبیعی نیست. ناشی از تشدید بیسابقه استثمار است. دسترسی به شبکه های اجتماعی (ان. ج. او ها) در صورتیکه منشا درد را نشناسیم راه بجایی نخواهد برد. مربوط نکردن فقر جدید با شرایط جدید کاپیتالیسم مهمترین کمبود در این نقطه عزیمت است. تداوم حیات سرمایه و پیش شرط برون رفت از موقعیت بحرانی اعروز آن، چنین فقری را اجتناب ناپذیر میکند و بعلاوه باید توجه داشت که افزایش شکافهای طبقاتی یک مشخصه دوره حاضر حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. جایی که نهادهای مدنی جاافتاده ای موجود است و مردم هم امکان استفاده از «منابع» را میشناسند. راه حل سن که در واقع جمع کردن «فقرا» در شبکه های اجتماعی تحت نام گسترش دموکراسی



است میتواند راهی برای تسلی روحی باشد نه مبارزه علیه فقر. خصوصا اگر توجه کنیم که در بسیاری از این کشورها توسعه اقتصادی با تغییرات ساختاری سیاسی و گسترش نهادهای مدنی بمعنای مورد نظر سن نیز کمابیش همراه بوده و با اینوصف گسترش فقر و شکاف طبقاتی در آنها یک فاکت است. بسیاری از کشورهایی که این برنامه ها را در دستور گذاشته اند مطابق موازین و تعاریف امروز در رده حکومت‌های دمکراتیک دسته بندی میشوند و نهادهای غیردولتی در عرصه های مختلفی از جمله مبارزه با فقر در آنها شکل گرفته است. این نهادها باید کمک کنند که اعتراض «فقر» مثل نمونه آرژانتین به شورشهای ضد «مدنی» تبدیل نشود.

گسترش فقر و نابسامانیهای اجتماعی در نتیجه پیشبرد برنامه های توسعه برای نهادهای بین المللی حامی این برنامه ها شناخته شده است. تفاوت درآمد میان طبقات مختلف در جامعه سرمایه داری پدیده تازه ای نیست، حتی در بهترین مدلهای دولت رفاه که تلاش کرده اند تفاوت درآمدها را کاهش دهند، سهم طبقه کارگر از تولید اجتماعی کمتر از دیگر طبقات اجتماعی است. با اینوصف کسی از فقر بعنوان یک پدیده همه گیر در اروپا یا آمریکا حرف نمیزند. آنچه که در کشورهای در حال توسعه در جریان است، اما چیزی بیش از یک تفاوت درآمد ساده است. یک برده داری عریان است. لذا باید دید راه حل نهادهای بین المللی برای مقابله با موج اعتراضی در جایی که دولتها قرار نیست تعهدی در مقابل شهروندان داشته باشند، چیست؟ در این زمینه البته بحثهای بسیاری میشود کرد اما نظر به موضوع این نوشته، تمرکز فقط بر راه حل‌های موجود در زمینه مسائل زنان است. نهادهایی که قرار است در راستای توسعه اقتصادی، فشار عظیم اجتماعی بر زنان را در چارچوب سیستم موجود به اعتراض مدنی تبدیل کنند، ان. ج. او ها

## ۲. ان. ج. او (NGO)

ان. ج. او ها بنا بتعریف سازمانهای غیردولتی هستند که برخی با کار داوطلبانه اداره میشوند و برخی با دریافت وجوه نقدی برای پیشبرد پروژه های معین. تاریخ این سازمانها به اواخر قرن نوزده برمیگردد که عمدتا شامل سازمانهای خیریه بزرگ و عموما جهانی میشدند که اساسا در سنت لیبرالی شکل گرفته بودند. باین معنا وجود این سازمانها پدیده ای جدید نیست و گسترش آنها نیز تغییری در تعلق آنها به سنت لیبرالی نمیدهد. همچنین قابل توجه است که بسیاری از این سازمانها در راستای اهداف مذهبی فعالیت میکنند. انواع سازمانهای خیریه وابسته به حماس و دیگر گروههای فوندامنتالیست که در فلسطین یا دیگر کشورهای عربی با ایجاد بیمارستان و غیره خلا وجود خدمات اجتماعی ای را که توسط دولتها باید انجام شود پر میکنند، نیز نوعی سازمانهای غیر دولتی هستند. اما واقعیت اینست که در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر این سازمانها اهمیت امروز را نداشته اند و این، مدیون نقش آنها در پروسه گلوبالیزاسیون است که با بودجه های کلانی از جانب نهادهای بین المللی خصوصا بانک جهانی اداره میشوند. مطابق گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۴، یک سوم بودجه تخصیصی به پروژه های زیر نظر این نهاد، متعلق به ان. ج. او ها بوده است.

از منظر سنت لیبرالی توسل به ان. ج. او ها در حقیقت تلاشی است برای تقویت دمکراسی که مستقل از نوع سیستم حکومتی، گفته میشود در پروسه گلوبالیزاسیون بعلت نقش بسیار برجسته بازار و کاهش نقش دولت در معرض خطر است. این نهادها قرار است ارگانهای جامعه

مدنی باشند که دخالت مردم را در پروسه های جاری تامین میکنند بی آنکه کمترین حد از اختیارات و امکانات احزاب و سازمانهای سیاسی مقبول در جوامع مدرن را برای تامین این دخالت داشته باشند. از نظر نهادهای بین المللی که عمدتاً بودجه ان.ج. او ها را تامین میکنند استقرار و کمک به شکل گیری این سازمانها قرار است به پروسه گلوبالیزاسیون چهره انسانی تری بدهد و این تصور را بوجود بیاورد که اگر دولتها تعهدی در مقابل شهروندان ندارند اما نهادهایی مردمی هستند که با کمکهایشان از عوارض مشقت بار این پروسه میکاهند. با این تعریف ان.ج. او ها بعنوان ناجیان دمکراسی هم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری شکل میگیرند و هم در کشورهای در حال توسعه. و نکته مشترک در هر دو حالت این است که اینها نهادهایی هستند بموازات و بر متن جنبشهای اجتماعی موجود. بعبارت دیگر ان.ج. او ها در جایی و یا در عرصه ای تشکیل میشوند که فی الحال جنبشی در این زمینه موجود است. مثلاً جایی که جنبش ضد سلاح هسته ای نیست پاگرفتن نهادهایی در این زمینه دور از ذهن است.

ان.ج. او ها که مطابق نامشان قرار است غیردولتی باشند در واقعیت امر و خصوصاً در جهان سوم، خیلی هم غیر دولتی نیستند و در بسیاری موارد آنها که امکان برخورداری از این بودجه ها را دارند بنوعی سرشان به دم و دستگاه دولت وصل میشود. در سالهای اخیر بنحو چشمگیری تقریباً در تمامی جوامع توسعه نیافته از آفریقا تا آسیای جنوب شرقی، خاورمیانه، آمریکای لاتین، و حتی کشورهای اروپای شرقی چنین سازمانهایی در عرصه های مختلف بوجود آمده اند. نقش این نهادها این است که در راستای شوک درمانیهای اقتصادی و خصوصی سازی های وسیع در هیات نهادهای مدنی و مردمی در دو عرصه اقتصادی و فرهنگی بالانس را در جامعه نگهدارند. اگر در نتیجه

کاهش مسئولیت دولت پروژه مبارزه با بیسوادی بر زمین میماند، این سازمانهای غیردولتی باید وارد عمل شده و مثلا باعتبار کار داوطلبانه فعالین صاحب امر جنبش های اجتماعی به کار در این زمینه بپردازند. از آنجا که این نهادها قدرت اجرایی و برنامه ریزی در حل معضلات را ندارند، کارشان بیشتر بمعنای دایر بودن یک نهاد و بکار گرفتن فعالین عرصه های مختلف است و با توجه به محدودیت نقش شان تاثیری در حل معضلات اجتماعی نمیتوانند داشته باشند. در رابطه با فوریتترین بروزات پیشبرد برنامه های توسعه و افزایش نقش بازار و خصوصی سازیها (مثل افزایش کودکان خیابانی، فحشا، اعتیاد، و شبکه های مافیایی تجارت زنان و دختران جوان) تعداد زیادی از این نوع سازمانها در کشورهای مربوطه ایجاد شده است. فعالیت این نهادها طبعا تابعی است از درجه آزادی های سیاسی در هر کشور، اما نکته بسیار مهمتر در رابطه با این سازمانها اینست که اینها نهادهایی مبارزاتی و برای کسب حقوق اعضایشان یا تامین مطالبات نیستند بلکه تنها بعنوان ضربه گیر عوارض ویرانگر پروسه توسعه باید بتوانند اعتراض به این مصایب را در دل سیستم و از طریق سازمانهای آن درونی کرده و بار مشقت را بین مشقت دیدگان تقسیم کنند (۱۰).

در جنبش زنان این نهادها در دهه اخیر نقش بسیار مهمی یافته اند. گسترش ان. ج. او ها بطور کلی خطی است که در کنفرانس جهانی زن در پکن در سال ۱۹۹۵ اتخاذ شد. کنفرانس از جمله به زنان شرکت کننده توصیه میکند که توسعه این نوع سازمانها را جهت خدمت به استقرار جامعه مدنی در دستور خود قرار دهند. از این تاریخ ببعده است که این مساله در دستور بسیاری از فعالین جنبش زنان از جمله در ایران و برخی کشورهای دیگر خاورمیانه نظیر اردن، کویت، فلسطین، یمن و مصر نیز قرار گرفته است (۱۱).

ان . ج. او ها تنها بدلیل اینکه از جانب نهادهای بین المللی تامین مالی میشوند، نمیتوانند مورد اعتراض باشند بلکه آنچه که مهم است استراتژی ای است که این سازمانها برای تحقق آن تشکیل میشوند. در تمامی مباحث مربوط به ان. ج. او ها این یک فاکت است که این نهادها باید تلاش کنند خلا ناشی از تعهد دولت در قبال شهروندان را با کمترین امکانات و بعضا تنها برای تسلی روحی دردمندان پر کنند. و این فقط شامل کشورهای در حال توسعه در جهان سوم نیست بلکه اصولا رسالت این نهادهاست. در یک بررسی از نقش ان. ج. او ها در جنبش زنان در آلمان پس از وحدت دو بخش آن (۱۲) آمده است که در نتیجه این پروسه فمینیسم از یک حرکت اعتراضی تبدیل شده است به مجموعه ای از ان. ج. او ها که قرار است نقش ارگانهای جامعه مدنی را ایفا کنند بی آنکه تاثیری در پیشبرد مبارزات زنان داشته باشند. تحقیق یاد شده تاکید میکند که بخشی از زنان طبقه متوسط با گرفتن پروژه هایی که در واقع شغل آنان است، موظف به پیشبرد برنامه هایی در رابطه با مسائل زنان میشوند. از آنجا که این پروژه ها کوتاه مدت هستند بندرت پیش می آید که زنان فعال در آن حتی اگر واقعا فعالین صاحب امر این جنبش باشند، موفق به تثبیت سنتی در آن شوند. بعلاوه نفس اینکه این پروژه ها بعنوان شغل این افراد هستند، در موارد بسیاری صاحب پروژه را در موضع دفاع از موقعیت شغلی خود قرار میدهد نه در موقعیت پیشبرد امر یک جنبش که بنوبه خود منجر به بی اعتبار شدن فعالین این عرصه نیز میشود. مطابق بررسی این نوشته شاخه ای از فمینیسم در بخش شرقی آلمان تبدیل به مجری و مبلغ سیاست دولت از طریق گذاشتن بار وظایف اجتماعی دولت بدوش فعالین جنبش زنان شده است. نویسنده کل این پروسه را جایگزینی یک جنبش اعتراضی با ان. ج. او ها، به تخصص تبدیل شدن یک امر

سیاسی و دور شدن آن از محتوای مبارزاتی اش مینامد و معتقد است که کل این پروسه باعث شده که بخشی از فعالین جنبش زنان از موضوع کارشان دور شده و به مجریان سیاستهای دست راستی دولت تبدیل شوند.

وضعیت ان.ج. اوها در کشورهای توسعه نیافته غیر اروپایی بدتر است. چرا که عدم وجود سنتهای جا افتاده اجتماعی در مورد تشکل ها و نهادها، و همچنین نقش دولتها که عموماً متکی به خفقان و استبداد بوده اند فعالیت این نهادها را با محدودیتهای بیشتری مواجه میکنند. بسیاری از این نهادها باشکال مختلف یا وابسته به خود دولت هستند و یا به نزدیکان مجریان امور سپرده میشوند. تعلق به چنین نهادهایی صرفنظر از جنبه شغلی برای گردانندگان این نوع پروژه ها نه امکان پیشبرد یک اعتراض را میدهد، و نه حتی ظرفیت کار خیرخواهانه اش با توجه به ابعاد مصایب چشمگیر است. باین ترتیب فعالین این نهادها با هر نیتی که به آن پیوسته باشند بناچار در مقابل موضوع کارشان قرار میگیرند. بعلاوه در بخشی از این نهادها خدمات و فعالیت اجتماعی باید بر بستر روابط و آشنایی ها و بعنوان کار رایگان انجام شود. بر خلاف تصوراتی که همین را نشانه متکی بودن این نهادها به یک جنبش اجتماعی و غیراداری شدن آن میدانند، این پروسه دقیقاً در خدمت رسمیت دادن به بری شدن دولت از نقش اش در مقابل شهروندان جامعه و تثبیت سیاستهای نئولیبرالی در جنبش های اجتماعی است. واضح است که میان ماهیت نهاد، تشکل و یا حرکتی که برخاسته از یک شرایط مشخص و در راستای یک استراتژی مشخص است با آحادی که ممکن است حتی با نیت خیر به فعالین آن حرکت تبدیل شوند باید تفاوت گذاشت. نقد به نقش و کارکرد ان.ج. اوها بهیچوجه قابل تعمیم به هر تک فردی که در این چارچوب فعالیت

میکند، نیست. مطابق بررسیها و گزارشات فراوانی که در این زمینه و از کشورهای مختلف در حال توسعه وجود دارد، دوران رونق ان. ج. او ها بسرعت و بمحض آشکار شدن ناتوانی این نهادها در حل معضلات و یا پیشبرد اعتراض به تاثیرات ویرانگر برنامه های توسعه، بسر می آید.

.۱

Emerging Gender Issues in the Asia Pasific  
Region: Effets of Structural Adjustments Policies ;  
1998.

[www.ilo.org/public](http://www.ilo.org/public)

.۲

Women's International Network, Spring 1999.

.۳

ISI: Import Substitution Industrialization  
EOI: Export Oriented Industrialization

.۴

Cheng, L.; "Globalization and Womens Paid  
Labour in Asia"; in: *International Social Science  
Journal*. June 1999, vol.51.

۵. این آمار، مقایسه ای است در یک دوره طولانی در پروسه اجرای برنامه های توسعه. گفته میشود که اشتغال زنان در این منطقه و از جمله در کره جنوبی، هنگ کنگ اندونزی، مالزی و تایلند در بخش صنعت که قاعدتا از ایمنی بالاتری نسبت به کار خانگی و دیگر کارهای در حاشیه بازار برخوردار است، در سالهای پایانی دهه ۹۰ میلادی کاهش چشمگیری یافت.



.۶

Matsui, Y; *Women in the New Asia: From Pain to Power*, London:Zed, 1999.

.۷

Shchild, Veronica; "Gender Equality Without Social Justice: Women's Right in the Neoliberal Age"; in: *NACLA Report on the Americas*; Jul\Aug 2000, Vol. 34/1

۸. شبکه های مافیایی در سالهای اخیر در آسیای جنوب شرقی، اروپای شرقی و برخی جمهوریهای شوروی سابق و (اخیرا در ایران) مشغول سازمان دادن تجارت سکس هستند. مهم نیست که این زنان و دختران جوان بامید مهاجرت به کشورهای دیگر، امکان یافتن شغل و یا حتی مستقیما برای تن فروشی به این شبکه ها وصل میشوند. مستقل از نیت اولیه، همگی آنها محکوم به یک زندگی برده وار میشوند. میان تصویری که از قهرمان فیلم *Pretty Women* بعنوان یک فاحشه خوشحال و خوش شانس و راضی از زندگی هست با آنچه که این زنان و دختران جوان تجربه میکنند دنیایی فاصله است. تجارت سکس و تبدیل زنان به بردگان شبکه های خرید و فروش انسان، یکی از سیاه ترین برگهای تاریخ و یکی از آشکارترین سمبلهای کالا شدن همه چیز در جهان سرمایه است.

.۹

Sen, Amartya; *Development as Freedom*, Oxford, 1999.

ترجمه این کتاب به سوئدی نیز موجود است:  
Sen, Amartya; *Utveckling som frihet*; Bokförlaget  
Diadalos AB, 2002.

و همچنین:

Sen, Amartya; *The Only Way Out of Poverty*; in:  
*New Perspectives Quarterly*, winter 2000.

شاید یادآوری این نکته بد نباشد که گفته میشود اهدای جایزه نوبل به آمارتیا سن در حقیقت نوعی جبران خطا از جانب کمیته نوبل بود که جایزه اقتصاد را بکرات به اقتصاد دانان نئولیبرال داده بود. دو نفری (Merton & Schyles) که در سال ۱۹۹۷ این جایزه را نصیب شدند مبنای همان ایده ای که جایزه گرفت موسسه ای دایر (Merton & Schyles) کردند که یکسال بعد ورشکست شد!

۱۰. در مورد نقش و کارکرد این نهادها علاوه بر مقاله عباس منصوران در نشریه جنس دوم، شماره ۹، اسفند ۱۳۷۹ رجوع کنید به :

Seamus Cteary; *The Role of NGOs under Authoritarian Political Systems*; Macmillan Press; 1997.

که حاوی گزارشات و بررسیهای جالبی از کار ان. ج. او هاست و همچنین نگاه کنید به سایت: [www.irangos.org](http://www.irangos.org).

.۱۱

Darwiche, Nawla; "Women in Arab NGOs: A Publication of the Arab Network for Non Governmental Organizations, Dec. 1999"; *Feminist Review*, No. 69, Winter 2001

Smith, B. G. (ed.); *Global Feminism Since 1945*,  
London: Rotledg; 2000, P.290 -304.